

### اوضاع سیاسی سبزوار بعد از اسلام

در تاریخ بیهق است که دو سال قبل از فتح بیهق بدست لشکر اسلام یزدگرد آخرین پادشاه ملوک عجم به بیهق آمد و بر سر روستا خیمه زد. دهقان بیهق پیش او رفت و یزدگرد او را خلعت داد چون فتح بیهق در سنه سی ام (۳۰) هجرت بوده بنابراین یزدگرد سوم در سال ۲۸ هجری به بیهق آمده است یزدگرد مذکور پسر شهریار و نوه خسرو پرویز بوده که در سنه سی و یک از هجرت در مرو بدست آسیایانی کشته شد .

#### فتح بیهق :

مؤلف تاریخ بیهق فتح بیهق را بدست عبدالله بن عامر بن کریز یکی از سرداران سپاه اسلام در سنه ثلاثین من الحجره ذکر کرده که از راه کرمان بدبوره آمد ( دبوره در زمان طاهریان یکی از دوازده ربع بیهق بود و دیه های بسیار داشته و آنرا قری الجبل میخوانده اند ) و بر بیهق گذشت و اسلام را ب مردم این ناحیت عرضه داشت اهل بیهق گفتند چون اهل نیشابور ایمان آرند ما موافقت کنیم و با عبدالله عامر جنگ نکردند و بر روی لشکر اسلام تیغ نکشیدند و بعد از فتح نیشابور بر غبت ایمان آوردند .

در سنه ۱۲۶ هجری یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام بعد از قتل پدرش به قصبه سبزوار آمده و در مسجد شادان نزول کرد .

بعد از شهادت امام هشتم ع در سنه ۲۰۲ هجری مأمون عباسی قصد بغداد کرد و بر بیهق گذر نمود و مدتی بماند و در ده نزل آباد ( دوازده کیلومتری مشرق سبزوار ) نزول کرد و از آنجا بگرگان رفت و گرگان را ولایتی یافت بارنده و گفت اخرجونی من هذه البقعه البوالة الرشاشه .

#### عهد طاهریان :

در سال ۲۰۶ مأمون عباسی بهاس خدماتی که طاهر ذوالیمینین باو کرده بود حکومت خراسان را بوی داد و طاهر مرکز حکومت خود را نیشابور قرار داد و از این تاریخ بیهق بدست طاهریان افتاد . بعد از طاهر ذوالیمینین پسرش طلحه تا سال ۲۱۳

بر خراسان حکومت کرد در جمادی الاخره سنه ۲۱۳ حمزه آذرک بسبزوار آمد و جمله بالغان و اطفال مذکر را بکشت. بعد از طلحه پسر دیگر طاهر ذوالیمینین بنام عبدالله میری خراسان رسیده و هفده سال یعنی تا ۲۳۰ هجری حکومت کرد.

در تاریخ بیهق تفصیل دوازده ربع بیهق که در عهد امیر خراسان عبدالله طاهر بوده مسطور است که ما فقط بذکر عناوین آنها اکتفاء میکنیم :

- ۱- علی الرستاق
- ۲- قصبهء سبزوار
- ۳- طیس
- ۴- زمیج
- ۵- خواشد و دربان
- ۶- خسرو جرد
- ۷- باشتین
- ۸- دپوره
- ۹- گاه
- ۱۰- مزینان
- ۱۱- فریومد
- ۱۲- پشاکوه.

در سنه ۲۳۲ هجری یعنی دو سال بعد از حکومت عبدالله بن طاهر یعنی در زمان حکومت طاهر بن عبدالله حضرت امام جواد علیه السلام بنا جهت بیهق آمد و در ده ششتمد نزول فرمود و از آنجا بزیارت پدر خویش رفت. مسجد جواد الاثمه لآن در ششتمد معلوم است.

آخرین امیر طاهری محمد پسر طاهر بن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین است که بسال ۲۴۸ بحکومت نشست تا اینکه یعقوب لیث صفاری از سیستان بخراسان آمد و او را مغلوب و اسیر کرد ( در ۲۵۹ هجری ) .

### در عهد صفاریان و آل بویه و سامانیان

آرآن پس بیهق بتصرف یعقوب لیث در آمد و بعد از شکست یعقوب از اسماعیل بن احمد سامانی متصرفات یعقوب باورسید .

آل بویه با آنکه بیشتر در همدان و ری و اصفهان و بغداد و عراق و اهواز و کرمان و فارس حکومت داشتند و خراسان از قلمرو ایشان خارج بوده و در زمان حکومت ایشان خراسان میان امرا و سلاطین ایرانی دست بدست میگشته معهذا چون سلاطین آل بویه مروج تشیع بودند با مردم بیهق ارتباط داشتند چنانکه در تاریخ بیهق آمده است که یکی از ارکان دولت آل بویه امیر علی گامه بود که در شب سه شنبه ششم ذیقعد ۳۷۴ بزهرا هلاک شد چندی در بیهق متوطن بود در ۳۵۲ و او را در سبزوار پسری متولد گردید بنام ابراهیم که امام الوسعد المحسن بن القاسم بن المحسن بن علی گامه ( متوفی ۵۲۷ ) از اولاد اوست امیر ابونصر بن بویه داماد امیر علی گامه بود .

سلطان محمود غزنوی نیز بعد از سامانیان بر خراسان سلطنت یافته و خواجه - ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی که از دبیران سرداران سامانی بود بوزارت سبکتگین

و پسرش و سلطان محمود غزنوی رسید و ابوالفضل بیهقی دبیر غزنویان نیز کتاب تاریخ مسعودی مشهور به تاریخ بیهقی را در دوره سلطان مسعود پسر سلطان محمود غزنوی نوشت که از تواریخ معتبر و در احوال سلاطین غزنوی است .

بعد از سلطان محمود سلطان مسعود ( که در دوره حیات پدر حکومت ری داشت ) بخراسان آمد و در نیشابور بسطنت نشست . پس از مرگ طغرل بیک بزرگان دولت سلجوقی الب ارسلان را پادشاه کردند و مطابق نقل مؤلف تاریخ بیهق در سنه ۴۵۵ هجری روز جمعه دهم ذیقعدده خطبه بنام الب ارسلان خواندند بعد از الب ارسلان ملک شاه بدستیاری خواجه نظام الملک وزیر به پادشاهی رسید . خواجه نظام الملک الحسن بن علی بن اسحق بود و اسحق دهقانی بود از دبه انکواز اعلی الناحیه نظام الملک از مردم اعلی الرستاق ( یا علی الناحیه ) از ربعهای دوازده گانه بیهق بود . و در کتاب تاریخ بیهق شرح خاندان او به تفصیل آمده خواجه نظام الملک طوسی بیهقی - در شوال ۴۸۵ هـ در نزد یکی نیاوند بدست فدائیان اسماعیلی کشته شد . روز سه شنبه ۱۵ محرم سنه ۴۸۹ هـ امیر قزل سارغ از محاربه اهل نیشابور بجانب حوین رفت و از آنجا به بیهق آمد و ۱۰ روز در اینجا مقام ساخت و محاربه میرفت اما مردمان را زیاد رنجی نرسید آنگاه بجریان رفت و سال بعد در محرم سنه ۴۹۰ بفرمان ملک عضالدین ارسلان ارغوبن الب ارسلان قصبه سبزوار را غارت کرده و شاه دیوار قصبه را خراب کردند . بعد از چندی سلطان سنجر بر خراسان مسلط شد و مرو را پایتخت خود قرار داد ( ۵۱۱ ) .

روز یکشنبه یازدهم صفر سنه ۵۲۶ هجری وقتی که بمصاف قزاجه میرفت میان خسرو جرد و قصبه بیهق نزول کرد و تا یکشنبه ۲۵ صفر در اینجا مقام کرد .

در چهار شنبه سیام ذیقعدده سنه ۵۳۲ در میان بازار سبزوار محاربه افتاد در میان دو فرقه و از هر دو جانب بسیار کشته شدند . در بیست و پنج ذیقعدده پانصدوسی و هفت هجری میان اهل سبزوار و چشم محاربه افتاد و نیز در بیست و چهارم رجب ۵۳۸ نوبت دیگر میان اهل سبزوار و چشم محاربه واقع شد .

سدیدالدین ابوالفتح - مسعودالمختارالبیهقی - که در آخر عمر معرفتی و دولتی و تشریفی تمام از سلطان سنجر یافت در روز یکشنبه بیست و سوم محرم سنه ۵۳۵ هجری وفات یافت .

چون قبل از سلطان سنجر بفرمان ملک عضالدین شاه دیوار قصبه سبزوار را خراب کرده بودند در رمضان ۵۳۸ هجری برجهای قصبه سبزوار و شاه دیوار آنرا بنا نهادند و برجهای شاه دیوار را میان تهی گذاردند .

خوارزمشاه نیالتکین بن مجهر در ۵۴۸ بجنگ سبزوار آمده از غره شوال ۵۴۸ تا ۱۵ صفر ۵۴۹ جنگ پیوستن و تخریب نواحی سبزوار و از عاج و مردم از رسا نریق دوام داشته و در این مدت قتال متواتر بود .

در اواخر سال ۵۴۸ ترکان غز بلعت ستمکاری عمال سلطان سنجر سر به شورش برداشتند که در نتیجه پادشاه سلجوقی اسیر آنان گردید و مرو را غارت و یغما نموده به نیشابور حمله بردند در تاریخ بیهق است که در سال ۵۵۴ حشم غز با لشکر بیشمار با ملک جلال الدین محربین سلطان محمود بن محربین بقراخان به قصبه سبزوار آمده و محاربه و مقاتله از بیستم جمادی الثانی تا ۲۷ ماه سنه ۵۵۴ هجری ادامه یافته است .

خاقانی باین مناسبت گوید :

خاقا نیا بسوک خراسان سیاه پوش	کایام فتنه گرد سوارش سپاه برد
عیسی بحکم رنگریزی بر مصیبتش	نزدیک آفتاب لباس سیاه ببرد
چرخ از سر محمد یحیی ردار بود	دهر از سر سعادت سنجر کلاه برد

( محمد بن یحیی نیشابوری از اعظام علما و فقهاء خراسان و از بهترین شاگردان امام محمد غزالی است که بدست غزان در رمضان ۵۴۸ کشته شد ) سلطان سنجر در سال ۵۵۱ وفات یافت و با مرگ او اساس دولت سلجوقیان مشرق بر چیده شد ( راحة الصدور ) یکی از غلامان سنجر بنام مؤیدای ابه که مطابق نوشته راوندی در راحة الصدور باعث نجات سلطان سنجر از اسارت غزان شده بود مطابق نظر علامه محمد قزوینی در مقدمه ۶ تاریخ بیهق " بلافاصله بعد از سنجر بر خراسان مسلط شد " و ابوالحسن علی بن زید بیهقی کتاب تاریخ بیهق را در سنه ۶ پانصد و شصت و سه در زمان سلطنت او تألیف کرده است .

در این اواخر روزگار نوبت بخوارزمشاهیان رسید و خراسان میدان کشمکش خوارزمشاهیان و قراختائیان گردید بعد از البارسلان ( فرزند آتسز ) سلطان شاه پسر او بر خراسان مسلط گردید ولی برادرش علاءالدین تکش با او بجنگ برخاست و با فوت سلطان شاه علاءالدین در خراسان مستقل گردید و خراسان را به دو پسرش ملکشاه و محمد سپرد . محمد که بعدها به سلطان محمد خوارزمشاه معروف شد در خراسان پادشاهی یافت و در ایام این پادشاه بود که از سال ۶۱۶ تا ۶۱۹ کشور پهناور ایران زیر آتش بیداد فلول بسوخت .

چنگیزخان فرزند خود تولی را برای فتح خراسان و تصرف نیشابور فرستاد و پس از

سه روز محاربه بر نیشاپور دست یافت ( صفر ۶۱۸ ) . میگویند پس از تخریب نیشاپور تولی مدت هفت شبانه روز بر آن ناحیه آب بست و مغول را در سراسر شهر مزبور بکشت و زرع وادار نمود . نگارنده در کتاب اندرز حکیم که شرح حالات بوزاسف ( بودا ) و معلم او بلوهر حکیم است سروده ام :

شاه بدکردار چون نفس شریر	نیک بد بد نیک میبیند دلیر
شاه گر از حکم دین بیرون شود	ثانی شیطان و نفس دون شود
میخورد خون رعیت را تمام	فهم کن گر آگهی حسن کلام
عالمین شاه از پست و بلند	پیروان نفس دون را ثانیند
شاه چون نفس است و اینها باورند	مرد حق را این شیاطین یاورند

چنگیز در ۶۲۴ بمرد و هلاکوخان در سال ۶۵۰ بایران وارد شد . خواجه عطا ملک جوینی در فتح قلعه الموت همراه هلاکو بود و قبل از آنکه کتابخانه اسماعیلیه طعمه آتش شود از خان خول درخواست کرد کتب مربوط به نجوم وآلات و ادوات رصدی آنان را کنار بگذارد و فقط نوشته های راجع باصول و فروع آئین اسماعیلیه را با آتش بیندازد ( ما ضمن شرح حال بزرگان سبزوار در این مقال مفصلاً ) از خواجه عطا الملک جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا یاد خواهیم کرد .

بعد از هلاکو پسرش ابا قاسم بتخت نشست وزارت او با خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی به دو بهاء الدین محمد پسر خواجه بامریدرد اصفهان باداره امور کشور اشتغال داشت و در این کتاب از جمیع مفاخر سبزوار بخصوص از خاندان جوینی بتفصیل شرحی خواهد رفت . بالاخره ارغون در ۶۸۳ هـ خواجه شمس الدین صاحب دیوان را کشت بعد از سلطان محمد خدابنده ابوسعید بهادر بسطنت رسید و با مرگ ابوسعید بهادرخان دولت خول در ایران خاتمه یافت و حکومت ایران بصورت ملوک الطوائفی درآمد . هر چند تا ۷۵۶ چند نفر از شاهزادگان خول به سلطنت ایران رسیده اند اما همیشه اختیار کلی در دست امراء ایران بوده که پنج سلسله معتبر تشکیل داده اند بنام لپکانیان چوپانیان آل مظفر آل کرت سربداران که چون سلسله سلاطین سربداری از سبزوار برخاسته اند شرحی از حکومت این سلسله یاد میشود .

سربداران سبزوار :

در دوره سلاطین ایلیخانیه مردی از اعیان بیهق بنام شهاب الدین فضل اله بود که نسب خود را از جانب پدر بسادات علوی و از طرف مادر به یحیی بن خالد برمکی وزیر

هارون‌الرشید خلیفه عباسی منتهی میکرد و او را پنج پسر بود که از جمله آنها امیر عبدالرزاق بن امیر فضل‌اله با شتینی میباشد.

بنا بگفته قاضی نوراله مرعی شوشتری در مجالس المؤمنین امیر عبدالرزاق بواسطه وجاهت و شجاعت ملازم سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدابنده شد و سلطان در اواخر او را به تحصیل کرمان فرستاد چون مرد عیاش و خوش مشربی بود اکثر آن وجه را که در کرمان تحصیل نمود صرف نموده متوجه سبزواری شد تا املاک موروثی خود را فروخته و جواب سلطان ابوسعید را بدهد در اثنای راه خبر رسید که سلطان مزبور در سیزدهم ربیع الاول سنه ۷۳۶ روزگارش بسر آمده و از دست ساقی اجل قدح کل نفس ذائقاً الموت در کشید و شربت کل من علیها فان بچشید پس امیر عبدالرزاق روانه سبزواری گردید تا بهشتین رسید گروهی از مردم متهور گرد آمدند و گفتند ما مورین علاءالدین محمد فریومدی از ما طلب یاده و شاهد مینمایند. بفرمان امیر عبدالرزاق آنان را کشته شبانه خواهرزاده علاءالدین محمد را نیز بکشتند آنگاه خواهرزاده علاءالدین محمد را نیز بکشتند آنگاه لشکر بر سر خواجه علاءالدین محمد بفرمود و عزم جنگ داد خواجه بگریخت و در اثنای فراز دچار گشته و کشته شد.

ابن یعین فریومدی شاعر سبزواری که تا این تاریخ مداح خواجه علاءالدین محمد فریومدی و برادر او خواجه غیاث‌الدین بود به امیر عبدالرزاق پیوست و چون امیر عبدالرزاق بسبزواری آمد اصحابش خود را سر بدار نام نهادند و کار ایشان بالا گرفت میر مزبور در سنه ۷۳۸ هجری بنا بگفته قاضی نورالله بر دست برادرش امیروجیه‌الدین سعود کشته شد.

مشهور است که امیر عبدالرزاق در محاربه با علاءالدین و یاران او گفته بود که اگر ما سر بدار شویم نکوتر است که بدین مذلت و خواری بمانیم و شاهد و شراب از ما طلب نمایند و بواسطه این جمله یاران او خود را سربداران نامیدند. نگارنده در اندرز حکیم فتهام:

تابع شاهنشهند از بنگر  
بهر این فرمود هادی سلوک  
غیر این گر بشنوی قولی خطاست  
تا شود نیکو تر از تو راهبر  
میکند هر شاه را با خلق ساز  
کاو مرا میگفت ای نور بصر  
سوی باطل یکنفس مایل مشو

آری آری مردم هر کشوری  
رمز الناس علی دین الملوک  
شد چو فاسد گشت از افسادهاست  
پس تو اول خویشتن را راه بر  
ایزد داناست چون دانای راز  
یاد دارم این نصیحت از پدر  
از عبادت لحظه ای غافل مشو

تا حد اوند بلند اختر کنند	رو سفیدت در صف محشر کند
چون سرو کار تو با یزدان بود	با تو هرنگ ای پسر سلطان بود
گر تو نیکی شاه هم نیکو بود	ور بدی سلطان تو بد خو بود

امیر وجیه الدین مسعود :

پس از قتل امیر عبدالرزاق امیر وجیه الدین بجای برادر سرور آن قوم شده صاحب قرآن آن طایفه گشت و بسیاری از خراسان و نیشابور و نسا و ابیورد را تصرف طائفه جالی قربانی بیرون آورد . در یک روز در نیشابور سه دفعه با هفتاد هزار کس سوار و پیاده جانی قربانی جنگید و با آنکه خود سه هزار نفر لشکر بهیش نداشت بر دشمن فایق آمد و از آنجهت بلند آوازه شد .

امیر وجیه الدین مسعود سربداری در جنگ زاوه نزدیکی خاف از ملک مهزالدین حسین کورت شکست یافت ( بسال ۷۴۳ ) . ابن یعین فریومدی نیز که همراه امیر وجیه الدین مسعود بود دیوان اشعارش در این حادثه گم شد و ظاهراً " خود او را با سارت بهرات بردند و این ابیات شعر بهمین معنی است :

کز بدستان بستد از دستم فلک دیوان من  
شکرایزدگانه او میساخت دیوان بامن است  
ور بود از من زمانه سلک در شاهوار  
زان غم خوارم چو طبع خاطر افشان بامن است  
امیر وجیه الدین مسعود آخر طمع در رستم دار کرد و در آنجا در اواخر ربیع الثانی سنه ۷۴۵ کشته شد .

آقا محمد تیمور : از جمله خدام امیر وجیه الدین بود و رشد نموده برشته حکومت رسید و در سنه ۷۴۷ هجری بر دست امیر شمس الدین بقتل رسید .

کلو اسفندیار : پس از محمد تیمور حاکم شده و در چهاردهم جمادی الاخره سنه ۴۷۹ مقتول گردید امیر شمس الدین فضل الله : برادر امیر مسعود بود به نیابت امیرزاده لطفاله برادرزاده هفت ماه حکومت کرده بعد از آن چند خروار ابریشم از خزانه برداشته و در ذیحجه ۷۴۹ خود را خلع کرد .

خواجه علی شمس الدین : بر طبق مثل مشهور که چه خواجه علی بجای شمس الدین علی استعمال یافته مردی دانا و فرزانه بود ادعای درویشی میکرد چون بحکومت رسید با طفا تیمور خان طرح مصالحه انداخت و هیجده هزار مرد را واجب داد و در امر معروف و نهی از منکر اصرار داشت آخر در سبزوار در شهر سنه ۷۵۳ بردست پهلوان حمید مصاب در گذشت .

خواجه یحیی کرابی : زمام امور را به چنگ آورده و طوس را از تصرف جانی قربانی

بیرون برده با معدودی چندبرباروی طغیا تیمورخان رفته چون در خانه او را خالی دید تهور ورزیده خان را بکشت و کار بزرگی را چنان از پیش برد آخر علاءالدوله برادرزیش در سنه ۷۵۹ قمری او کرد در وقتیکه خواجه یحیی بدهلیز خانه رسید او را بقتل مرکبش نشسته خنجر بر او زد و خواجه نیز ضربتی بر علاءالدوله زد هر دو از مرکب در افتادند و جان بدادند .

خواجه ظهیر کرابی : بعد از برادرش یحیی قائم مقام او گشته چون مردی عیاش و بیخیال بود در عهد او کار آن طبقه تنزل کرد تا آنکه در سیزدهم رجب ۷۶۰ از آن مهم معزول شد .

حیدر قصاب : بعد از خواجه ظهیر مشهور به پهلوان حیدر به حکومت رسید نصراله باشتینی در اسفراین با او عصیان میورزید حیدر با پنجهزار کس بمحاصره او رفتند سربداران او را در ربیع الثانی سنه ۷۶۱ در آنجا بکشتند .

امیر لطفاله بن خولجه سعود : امین امیر بسمی خواجه حسن دامغانی و نصراله باشتینی بر مسند موروثی نشسته روزی حسن مذکور را دشنام داد او کینه در دل گرفته شب بر سر امیر لطفاله رفته و او را گرفته بقلعه دستجردان ( در زمان ما دستجرد جوین خوانده میشود ) فرستاد و در آخر رجب ۷۶۲ هـ او را قتل نمود .

پهلوان حسن دامغانی : وی با شش هزار سوار بجنگ امیر ولی حاکم مازندران رفت اما شکست خورده برگشت و در آن اثنا خواجه علی مؤید با مساعدت امیر ولی با پهلوان حسن یاغی شده بسبزوار آمد و چون متعلقان ملازمان حسن دامغانی همگی در سبزوار بودند سر پهلوان را بریده و پیش خواجه بردند .

خواجه علی مؤید : بعد از پهلوان حسن علی مؤید بسلطنت نشسته اقتدار تمام یافت و بغایت کریم و متقی و پرهیزگار و مرجوح مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام بود میانه او و شیخ شهید قدس سره که از اعظم مجتهدان شیعه است و در شام بود حکایتی و مراسله بود تا آنکه میرشمسالدین محمد را که یکی از اعیان ملک بود با تحف لایق و کتابت مشتمل بر اظهار نیازمند خود و جمیع شیعه خراسان بطلب خدمت شیخ فرستاد و در کتاب حجتها بر شهید گرفته اظهار آن نمود که در خراسان کسی نیست که مردم در احکام شرعی بفتوای او عمل نمایند بر شما واجب است متوجه این دیار شوید و مردم را ارشاد فرمائید والا فردای قیامت من و جمیع شیعه خراسان در خدمت حضرت پیغمبر و ائمه هدی از تو شکایت خواهیم نمود چون شیخ شهید بر مضمون نامه مطلع گردید کتاب لعمه و مشعبه را با اسم سلطان تألیف نموده و بوسیله میرشمسالدین بخراسان فرستاد و در جواب احتجاج سلطان خواجه علی مؤید نوشت که از همین کتاب که متشکل برفتوای من است

۱۰۱  
۱۰۲  
۱۰۳  
۱۰۴  
۱۰۵  
۱۰۶  
۱۰۷  
۱۰۸  
۱۰۹  
۱۱۰  
۱۱۱  
۱۱۲  
۱۱۳  
۱۱۴  
۱۱۵  
۱۱۶  
۱۱۷  
۱۱۸  
۱۱۹  
۱۲۰



شب هنگام در کاخ کرملین پس از صرف شام قوام و همراهان را بدیدن فیلمی از حوادث جنگ و جبهه‌های نبرد بسالین سینما کرملین راهنمایی کردند . ژوزف استالین شخصا" پیش آمد و قوام را نزد خود نشاند ، در اثناء نمایش فیلم که از جریان جبهه‌های جنگ بود ناگهان تصویری از هیلتر که مشغول بازدید جبهه سپاه آلمان بود بر پرده آمد . استالین با کمال خشونت با انگشت هیلتر را بقوام نشان داد و چندبار نام هیلتر را برد ، سپس دوباره آرامش خود را بدست آورده بصندلی تکیه کرد و آهسته بنخست وزیر ایران گفت امروز ناراحت بودم از اظهارات من دلتنگ نباشید من ایران و شاه ایران را دوست دارم و بهترین متفق شوروی هستم .

پس از برگشت از سفر مسکو مذاکرات قوام در مجلس شورای ملی ایران مطرح گردید و چون با مصالح کشور وقف نمیدادگان لم یکن تلقی گردید . نخست وزیر مسئولیت عدم قبول پیشنهادات را از خود سلب و بسفیر شوروی سخن بالا را که نمودار عقیده عموم مردم بود بازگو کرد .

بقیما از صفحه ۶۵

اعمال شرعیه شیعه انتظام مییابد و وجوب توجه من بآن جانب ساقط میشود معذور خواهند داشت . و چون امیر تیمور در شهر سنه ۷۸۲ هـ بخراسان آمد این سلطان بقدم اخلاص پیش او رفت امیر تیمور تمام الکای سربردار را بدستور بدو گذاشت و در تمامی یورشها همراه بود تا در سنه ۷۸۸ در خرم آباد لرستان زخمی خورد و در گذشت .

بقیه از صفحه ۶۵

شماره ۲۳۹

این بود که کشاورزی و آبادی جهان وابسته به پرورش گاو ( برای شخم زنی و نیز دامداری ) است . اما در عصر صنعت و کشاورزی صنعتی این توحیه قابل قبول نیست .

۳- پی ژاما ( تلفظ فرانسوی ) *Py jamas* پ جاماز ( تلفظ فرانسوی ) که اکنون در ایران بعنوان واژه وارداتی مصطلح است ریشه فارسی دارد و مرکب از *Pae* و جامه بنگرید به

*Bill Hooper; Odd Facts of Life London (1965); P.8*

در بعضی لهجه‌های محلی پیژامارا بی جامه گویند . این شاید بدان مناسبت است که چون جامه از تن واگیرند ( بی جامه شوند ) پیژاما پوشند .